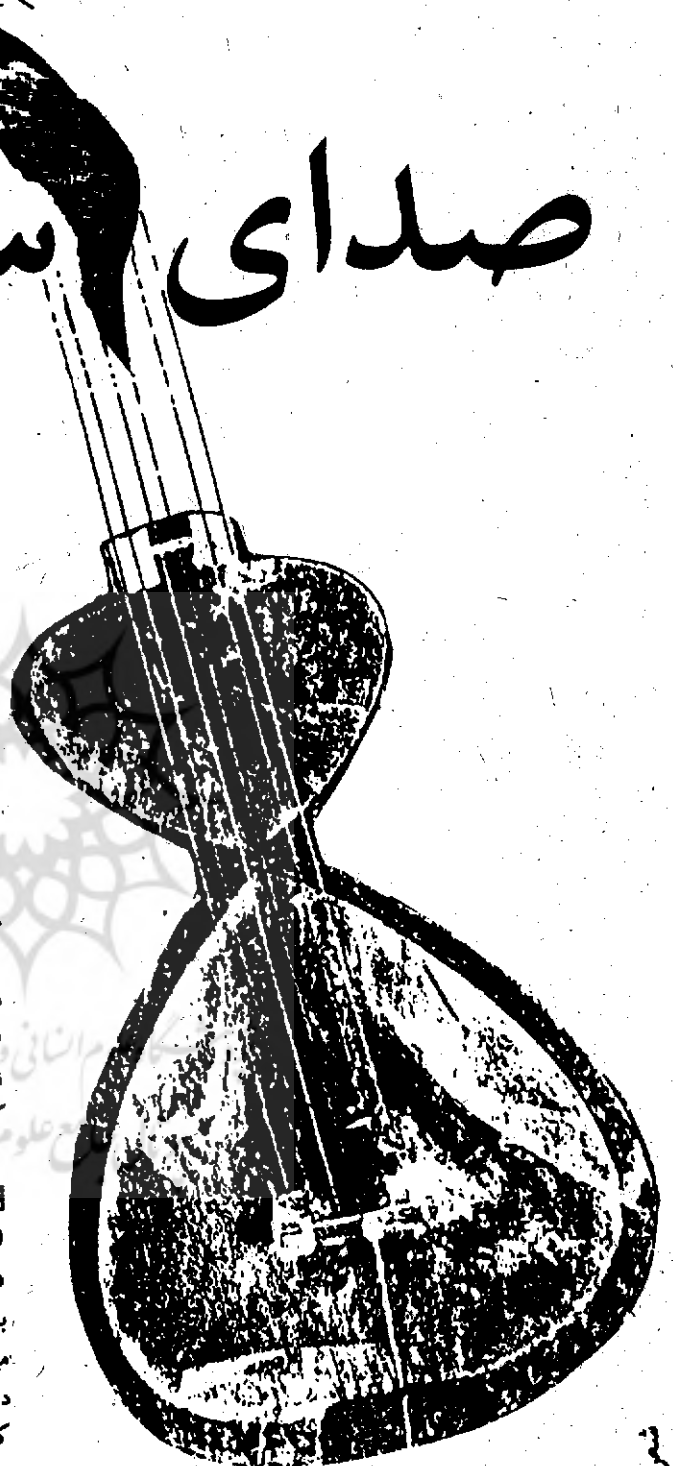


صدای سازتوابری



و داستانسرایی استادی دارد. عاشیق می تواند فی البداهه در هریک از این زمینه ها هنرنمایی کند. ابزار موسیقی عاشیق، نوعی ساز زهی هفت تار است که امروزه با نام «ساز» شناخته می شود. عاشیق نمونه برجسته هنرمندی مردمی است که نه تنها در آیینهای گونه گون با ساز و سخنش در میان مردم حضور می یابد، بلکه در مبارزه ها و خیزشهای حقجویانه نیز به تشویق مردم می پردازد. در کتاب دده قورقود - کهنترین اثر مکتوب ادبیات آذربایجان - عاشیق با نام «اوزان» [Ozan] حضور دارد. دده قورقود که حکیم و دانای ترکان غزاست، خود بزرگترین «اوزان» قوم است و عنوان «دده» [dada] بیانگر همین پایه هنری - اجتماعی اوست.

بسیاری «عاشیق» را شکل آذربایجانی کلمه «عاشق» می دانند. اما محمدحسن تهماسب می نویسد: «ریشه عاشیق (عاشیق) واژه آتش است که دیگر در ترکی امروزی به کار نمی رود. مصدر آشیلاماق [asilamag] (تلقین کردن، تزریق کردن) از همین ریشه، هنوز هم مستعمل است.»

بر پایه نظر این پژوهشگر جمهوری آذربایجان، کلمه «آشوله» [asula] که در زبان ترکی ازبکی به معنای ترانه و آهنگ است (نیز «آشوله چی» [asulaci] به معنای خواننده) با واژه «عاشیق» (عاشیق) هم ریشه است. در مراهی از تاریخ، عاشیقها با نامهایی چون وازساق، ایشیق، اوزان و یا نشاق شناخته می شده اند. برخی از پژوهشگران پس از مطالعه و بررسی نامهای دیرین «عاشیق»، به این نتیجه رسیده اند که عاشیق برگرفته از کلمه ترکی «ایشیق» (به معنای روشنائی) است. در داستان حماسی «کور اوغلو» می خوانیم:

کور اوغلو دترمن عاشیقام
عاشیق دئیلم، ایشیقام

kor oqlu deyir man asiqam
asiq dayllim isiqam

کور اوغلو گوید: من عاشیقم،

تاکنون در کشور ما «عاشیقها» به گونه ای شایسته شناسانده نشده اند. «عاشیق» در بسیاری از کتابها و مقالات با تعبیر نادرست و نارسایی چون «نوازنده دوره گرد» و «خواننده دوره گرد آذربایجانی» معرفی می شود، حال آنکه عاشیق، هنرمندی است که در شاعری، آهنگسازی، نوازندگی، خوانندگی

● امین صدیقی

پژوهشی در ادبیات عاشیقی آذربایجان

شد و به گریه نشست

عاشیق نه، که ایشیق.

عاشیق با نامهای دیگر در میان اقوام مختلف ترک (یا ترکی

زبان) حضور دارد.

در ترکمن صحرا و جمهوری ترکمنستان «باغشی»
[baqi] و در ازبکستان «باخشی» [baxei] یا «جیزچی»
[jici] نامیده می شود. اما در کشور ترکیه نیز با نامی که در
ایران و جمهوری آذربایجان بدان شناخته می شود معروف است
(البته به گویش استانبولی): «عاشیک» [asik].

اما واقعیت انکارناپذیر آنکه هنر عاشیقی در هیچ نقطه ای از
جهان به اندازه ایران و قفقاز اصالت خود را حفظ نکرده است.
عاشیق در میان ایل و قبیله اش احترام بسیاری دارد. مردم ساز و
سخن او را مقدس می شمارند و بزرگ می دارند. در کتاب دده
تورقود و منظومه ها و داستانهای عاشیقی، این قداست در هاله ای
از افسانه بیان می شود. در گذشته، عاشیقها هنر خود را یک الهام
آسمانی می دانستند و افراد ناشایست را راهی به جرگه آنان
نبود. «عاشیق علمسگر» (۱۸۲۱ - ۱۹۲۶ م.) ویژگیهای بایسته
عاشیق را چنین برمی شمارد:

عاشیق اولوب ترک وطن اولانین

ازل باشدان پرکمالی گره کدیر

او توروب دور ماقدادین بيله

معرفت علمیندن دولوگره کدیر

asiq olup tarki vatan olanin

azal basdan pur kamalli garakdir

oturub durmaqda adabin bila

ma'rifat elmindan dolu garakdir

آنکه عاشیق می شود و زاد بومش را ترک می گوید،

باید از ازل اهل کمال باشد و آداب دان؛

و از دانش و معرفت سرشار.

خلقه حقیقتدن مطلب قاندیرا،

شیطانی اولدوره، نفسی یاندیرا،

اتل ایچینده پاک او تو را، پاک دورا

دالیسینجا خوش صدالی گره کدیر

xalqa haqlıqatdan matlib qandira

seytani oldura, nafsı yandira

el icında pak otura pak dura

dalleinja xos sadallı garakdir

حقایق را به مردم بفهماند،

شیطان را از میان بردارد و نفس را بسوزاند.

در میان مردم به پاکی و نیکنامی شناخته شود،

و... خوش صدا باشد.

چنین عاشیقی را «حق عاشیقی» (عاشیق حق یا عاشیق حق؟)
می گفته اند. ساز و سخن «حق عاشیقی» معجزه آفرین بوده
است. به خواست وی درناها در آسمان از پرواز
بازمی ایستاده اند، غل و زنجیرهای دلبران گرفتار باز می شد و...

در داستانهایی چون اصلی و کرم، عالی خان و پری، عاشیق
غریب و شاه صنم، شعر عاشیقی پویاترین گونه شعر شفاهی ترکی
است. با آنکه انواع دیگر شعر شفاهی ترکی اکنون فقط در حوزه
پژوهشهای فولکلورشناسی بررسی می شوند، اما شعر عاشیقی
همچنان با توان و تحرکی بسزا در جامعه حضور دارد و حتی شعر
رسمی نیز از آن تأثیر گرفته است؛ به طوری که بیشترین
نمونه های شعر معاصر ترکی آذری در قالبهای شعر عاشیقی سروده
می شود.

گرچه آنان که ادبیات شفاهی - بویژه شعرها - را به یادگار
گذاشته اند برای ما ناشایستند، اما نام سرایندگان بیشتر شعرهای
عاشیقی بر اکنونیان معلوم است. شاید دلایل اصلی آن آوردن
تخلص عاشیق در مصراع پایانی شعر و حضور هنری عاشیق در
جامعه باشد. عاشیق فقط سراینده شعر نبوده، بلکه تا پایان عمر
شعرهایش را با ساز خود برای مردم اجرا می کرده است. این
حضور مداوم باعث می شد آوازه عاشیق همراه شعرش دهان به

دهان و سینه به سینه بگردد و در یادها ماندگار شود. گرچه نام آفرینندگان شعر عاشیقی از گذشته های دور در یاد تاریخ مانده است و گرچه برخی از شاعران کلاسیک نیز در قالبهای شعر عاشیقی سخن سرایی کرده اند، اما نباید در اینکه شعر عاشیقی شاخه ای از شعر شفاهی است، تردید کرد. اشعار عاشیقی، که اینک به صورت کتاب با ذکر نام سراینده انتشار یافته اند، اغلب سینه به سینه از نسلی به نسلی دیگر منتقل شده و تا روزگار ما به حیات خود ادامه داده است. شعر عاشیقی، مافند انواع دیگر ادبیات شفاهی در جریان انتقال سینه به سینه، مسیر طبیعی تکامل را طی کرده و در گذر زمان صیقل و جلا یافته است. راز لطافت و تازگی این نوع شعر در همین نکته است. به دیگر سخن: شعر عاشیقی متناسب با حال و هوای جوامع انسانی در ادوار مختلف دگرگون شده و همگام و هماهنگ با زمان به پیش تاخته است. از این رو هنوز هم ساز و سخن عاشیق، فرّ و شکوه دیرینه اش را داراست.

همان گونه که پیشتر اشارت رفت، شعر عاشیقی در انحصار عاشیقها نمائند و به تدریج حوزه نفوذ آن گسترش یافت؛ به گونه ای که بسیاری از شاعران کلاسیک و معاصر بدین سبک و سیاق شعر گفته اند. از متقدمان، شاعران بزرگی چون یونس امره، قاضی برهان الدین، احمد یسوی، سید عمادالدین نسیمی، شاه اسماعیل صفوی (خطایی) و سید ابوالقاسم نباتی، آثاری به شیوه شعر عاشیقی دارند.

۱. گرایلی [garayil]

این نوع شعر، سه تا پنج بند (یا بیشتر) دارد و هر بند از چهار مصراع هشت هجایی تشکیل می شود. در بند اول فقط مصراعهای دوم و چهارم همقافیه است و در بندهای بعدی قافیه مصراعهای اول، دوم و سوم یکی است و مصراعهای چهارم هر بند با مصراع دوم و چهارم بند نخست همقافیه است. در ضمن مصراع چهارم بندها معمولاً حکم مصرع ترکیب یا ترجیع را دارد و به گرایلی شکل ترکیب بند یا ترجیع بند می دهد. گرایلی از نظر موسیقایی زوانترین و رقصانترین وزن را دارد.

از گونه های گرایلی می توان به جیغالی، ساللاما، نقراتلی، مروت، الف لام، قایتارما و دلیل دؤنمز اشاره کرد. (پرداختن به انواع فرعی، نیازمند پژوهشی گسترده تر است و در مقاله ای چند صفحه ای نمی گنجد.)

یک گرایلی از داستان حماسی «کوراوغلو»:

قیرآتم کیشه بیب گیزر،

آتیلار میدان باشینا.

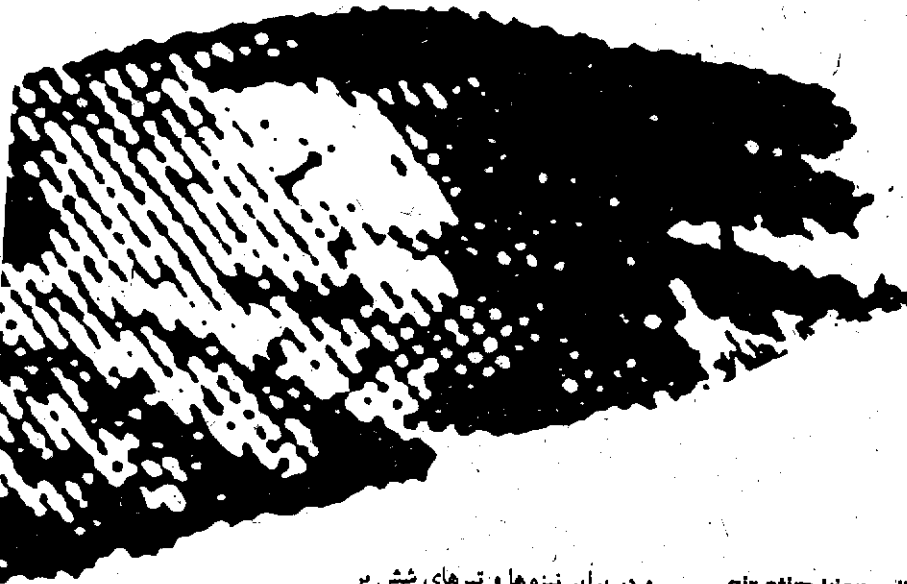
قیلینچ چکبک دلیریم

اودالر دوشمان باشینا.

درخشانترین دوره تاریخی شعر عاشیقی، دوره سلطنت شاه اسماعیل صفوی است. توجه شاه اسماعیل صفوی (متخلص به خطایی) به گسترش شعر و ادب ترکی، باعث شد شعر عاشیقی که از نظر موسیقی و زبان اصالت بیشتری داشت، متداول شود. این اصالت پیامد زبانی ساده، روشن و در عین حال زیبا و وزنی هجایی است.

در دوره های بعد، توجه به شعر عاشیقی شکل جدیدتری به خود گرفت. نباید فراموش کنیم که درخشش شعر معاصر آذربایجان

کتابخانه



و در برابر نیزه ها و تپه های شش پر
سپهر بر سر می گیرد.

۲. قوشما [qosma]

قوشما رایجترین گونه شعر عاشیقی است و همچون گرایلی
سه بند یا بیشتر دارد و شیوه قافیه بندی آن معمولاً همانند گرایلی
است؛ اما مصراعهای آن یازده هجایی است. قوشما نیز انواع
گوناگونی چون قوشا یاریاق (دوبرگه)، گوللو (گلداری)، مستراد
و آیاقلی (پادار) دارد. نمونه ای از قوشا یاریاق، از عاشیق عزیز
شهنازی:

ای وطن! قونیندا ازلدن منی،
بسه دین ایستکلی آنالار کیمی،
قان آغلارام سندن دوشسم ایراغا،
آنادان آیریلان بالالار کیمی.

ey vatan! qoyunda azaldan mani,
basladin istakli analar kimi
qan aqlaram sandan dussam iraqe,
anadan ayrilan balatar kimi.

ای وطن از ازل مرا در بر خویش پروردی
- همچون مادری مهربان -
دور از تو از چشمهایم خون خواهد بارید
- همچون کودکی دور از مادر -

من سنه اولادام، سن منه آنا،
قویمارام قونینا بایقوشلار قونا.
خائینی، قولدورو بویارام قانا
داغلاردا، آچیلیمیش لالالار کیمی.

man sana evladam san mana ana
qoy maram qoyununa bayquslar qona
xaini, qulduru boyaram qana
daqlarda acilmis lalalar kimi

qir atim kisneyib girar
atilar meydan basina
qilin] cakib dellillarim
od alar dusman basina

«قره آت» من شیبه کشان
وارد میدان می شود
پهلوانان تیغ از نیام برمی کشند
و بر سر دشمن شرازه می بارند.

گر گیریشم چال ها چالا،
قوش قورخودان قاناد سالار [ر]،
چکیب اوچوردارام قالا،
بگ، پاشا، سلطان باشینا.

gar girissam cal ha cala
qus qorxudan qanad cala (r)
cakib ucurdaram qala
bak, pasa, sultan basina

اگر پای در میدان بگذارم،
پرندگان از بیم، پر و بال فرومی ریزند.
دژها و قلعه ها را
بر سر خان و پادشاه و سلطان ویران می کنم.
یاخشی آر، یاخشی آت مینر،
اورتادا گوسترر هنر،
آتیلاندا نیزه شش پر،
قالدیرار قالخان باشینا.

yaxsi ar yaxsi at minar
ortadad gostarar hunar
atilanda neyza ses par
qaldirar qalxan basina

قهرمان خوب، بر اسب خوب سوار می شود
و در عرصه نبرد هنر خویش را می نمایاند.



goylara ujalan qalalar kimi.

بوم و بری کهن دارم و میهنی پاک
 من «عزیز»م، سرزمینم هماره بیدار
 سرزمینم چنان در اوج، که دست بیگانه ای بدان نمی رسد
 - چون دژهای سر به فلک کشیده -
 «قوشا یاریاق قوشما»، اینک به پرکاربردترین قالب شعر
 آذربایجان تبدیل شده است. این قوشما، چهارپاره ای است که
 مصراع اول آن با سوم همقافیه است و مصراع دوم آن با چهارم.

۲. تجنیس

همانگونه که از نامش پیداست، در این نوع شعر که بیش از

من فرزند توام، تو مادر من،
 نمی گذارم بومان بر سینه ات بنشینند.
 متجاوزان را به خون می کشم.
 چون آلاک های کوهستان.
 یوردوم قوجاماندير، وطنيم تميز
 «عزیز»م آييق دير يا تمار اولکه ميز
 اوجادير، ياد اللر يئتیشمز هرگز
 گویله اوجالان قالالار کیمی

yurdum qojamandır vatanım tamiz

«Aziz» im ayıqdır ulkamız yatmaz

ujadır yad eller yetlemaz hargiz

**dard bilmaz demak olmaz hamdardi
bir igidin yaxsi olsa hamdardi
qisi nurdur, yazı nurdur, yayı nur.**

دل دردمندم برای خود همدردی آفریده ست
با کسی که درد را نمی فهمد نتوان شرح درد گفت
دلیری که همدرد خوبی دارد
ز مستانش نور است، بهارش نور، تابستانش نور.

«خسته قاسم» بولز گیتی یاراتار،
چتین گونده، چتین سنی یار آتار،
اوز چتورسه، مژگان اوخون یار آتار،
الی نور دور، اوخو نور دور، یایی نور.

**xasta qasim, bu lazgini yaratar
catin gunda, catin sani yar atar
uz cevirsə, mujgan oxun yar atar
ali nurdur, oxu nurdur, yayı nur**

«خسته قاسم» این سرود را ساز می کند
در روز سخت یار تو را تنها نگذارد
اگر روی برگرداند، تیر از مژه اندازد
دستش نور است، تیرش نور، کمانش نور.

۴. استادنامه

استادنامه ها شامل پند و اندرزهایی در بی اعتباری دنیا است.
نخستین نمونه های استادنامه را می توان در کتاب دده قورقود
یافت. «دده قورقود» پیش از دعای پایانی هر داستان، استادنامه
کوتاهی می آورد. استادنامه های دده قورقود فرق چندانی با
یکدیگر ندارند.

هانی دئدیگیم بگ، ارنلر؛
دُنیا منیم دیر دئینلر؟
اجل گلدی یشر گیزلتندی،
فانی دنیا کیمه قالدی؟
گلیملی - گئدیملی دنیا،
بتون اوجو اولوملو دنیا،
ان نهایت، اوزون یاشین
سونو اولوم، آخری آیریلیق!

**hani dedigim bak arnlar,
dunya manim dir dianlar?
ajal galdi yer gizlatdi
fani dunya kima qaldi,**

سه بند است، قافیه ها از جناس برخوردارند. تجنیس اوج مهارت
و استادی عاشیق به شمار می آید. اگرچه تجنیس گونه ای از شعر
عاشیقی شناخته می شود، اما در واقع آرایه ای بدیعی است که گاه
در قالبهای دیگر شعر عاشیقی هم نمود می یابد، با این تفاوت که
در اینجا صنعت جناس در قافیه ها می آید. قربانی، خسته قاسم،
عاشیق عالی، عاشیق علمسگر، ملا جمعه و حسین بوزالقانلی از
استادان بنام این نوع شعرند. جیمالی، آیاقلی، دوداق دگمز و
حرف اوستو از گونه های تجنیس به شمار می رود.

در تجنیس زیر، کلمه «یایی» در مصراع چهارم هر سه بند
قافیه است، اما در بند نخست به معنای «می فشاند» است، در
بند دوم به معنای «تابستانش» و در بند سوم به معنای
«کمانش». اگر قافیه «یایی» را همراه ردیف آن (نور) در نظر
آوریم، کلمه «یابینیر» (می گریزد - در اینجا) در مصراع دوم بند
یک نیز در دایره جناس ره خواهد یافت. افزون بر این، در
قافیه های سه مصراع اول بند دو، صنعت جناس به کار رفته
است؛ مصراع اول: همدردی (همدردش)، مصراع دوم: هم دردی
(هم درد را)، مصراع سوم: همدردی (همدرد را). و در قافیه های
سه مصراع اول بند سوم نیز، مصراع اول: یاراتار (= یارادار،
یعنی می آفریند)، یاراتار (یار ترک می گوید)، یاراتار (یار
می اندازد، ... پرتاب می کند) جناس دارد. تجنیس زیر، سروده
خسته قاسم است:

بیر گوزه لین جمالینا مایلم،
نه مدت دیر گوزه ل مندن یابینیر.
من قوربانام آغ اوزونده او خالا،
زنخدانین شعله گاهی یایی نور.

**bir gozalin jamalina mayilam
na muddatdir gozal mandan yayinir
man qurbanam aq uzunda o xala
zanaxdanin so'lagahi yayı nur**

شیفته جمال زیبارویی هستم،
که سالهاست از من می گریزد.
فدای آن خالش بر چهره سفید.
و شعله گاه زنخدانش که نور می افشاند.

خسته کونلوم یار بسله میش، همدردی،
درد بیلیمزه دشمک اولماز هم دردی،
بیر ایگیدین یاخشی اولسا همدردی،
قیشی نوردور، یازی نوردور، یایی نور.

xasta konlum yar baslamis, hamdardi

پری خانم:
باشینا دؤندویوم آی جوان اوغلان
کونلوم درد الیندن اولوب یارالی
گنججه - گوندوز من ائيله رم آه و زار
کلمه بیر، صبریمن اصلا قرالی

pari xanim:
basina donduyum ay javan oqlan
konlum dard alından olub yarali
geja - gunduz man eylaram ahu zar
galmeyir sabrimin asla qarali

من به فدایت!
دلم زخمپوش درد است
روز و شب در آه و فغانم
دیگر صبر و قرار از کف داده ام.

۶. مخمس

هر بند «مخمس» از پنج مصراع ۱۶ هجایی تشکیل می شود.
برای آنکه مصراعها زمان اجرا نفس گیر نباشد، معمولاً هر مصراع
به دو بخش تقسیم می شود و بدین سان هر بند به جای پنج مصراع،
ده مصراع دارد. «ملاجمعه» بزرگترین استاد مخمس است:

ناگاهان گوردو گوزوم
سن تکی انسانی پری؟
حورین، ملکه سن
جنتین غلمانی پری
یارالار مرهمین
دردلرین درمانی پری
گوزلر سرداریسان
محبو یلارین خانی پری
شاه کیمی تاختا چیخیب
ائدرسن دیوانی پری.

nagahan gordu gozum
san takl insani pari?
hurisan, malakasan
yaralar marhamisan
dardlarin darmani pari
gozallar sardarisan
mahbublarin xani pari
sah kimi taxta cixib
edarsan divani pari

ناگاه نگاهم به تو افتاد

galimli gedimli dunya,
son uju gedimli dunya,
en nahayat, uzun yasin
sonu olum axiri ayriliql

کجا رفتند آن بزرگان و دلبران...؟
همانان که دنیا را از آن خویش می پنداشتند.
اجل فرارمید و زمین پنهانشان کرد.
دنیای فانی برای چه کسی باقی مانده است؟
دنیای پررفت و آمد
دنیایی که جز مرگ پایانی ندارد.
سرانجام، عمر دراز را هم
مرگ پایان است و ... جدایی.
امروزه استادنامه همچون براءت استهلال پیش از نقل
داستانهای عاشقانه بیان می شود.

۵. دئیشمه [deyisma]

دئیشمه یا مناظره نوعی شعر است که شکل سؤال و جواب یا
گفت و گو دارد. تفاوت دئیشمه با صنعت سؤال و جواب (در
بدیع) آن است که در دئیشمه نام گوینده یا کلمه «گفت» در
متن شعر نمی آید، بلکه به طور جدا و خارج از وزن و معنای شعر،
بالای هر بند می آید. در دئیشمه بند اول از زبان یک عاشیق یا
شخصیت داستانی است و بند دوم از زبان طرف مقابل، و این
شکل یکی در میان ادامه می یابد. از مناظره «عالی خان» و
«پری خانم»:

عالی خان:

سحر - سحر بیر اوو پییغدی قارشیمما
کونول سئودی سنین کیمی مارالی
اوزون ماه تابان، جمالین گونش
ائله بیلدم یثرین، گویون قرالی

ali xan:

sahar sahar bir ov cixdi qarsima
konul sevdı sañın kimi maralı
uzun mahi taban, jamalin gunas
ela biidim yerin, goyun qaralı

سحرگاه به شکاری برخوردم
و به آهویی چون تو دل سپردم
رخت ماه تابان، آفتاب رخشان
گویی زمین و آسمان تیره و تار شد



و انسانی چون تو را دیدم ای پری!
 تو فرشته ای آیا
 یا حوری بهشتی، ای پری؟
 مرهم زخمهایم
 درمان دردهایم تویی، ای پری!
 پادشاه خوبان
 شاه دلبران تویی، ای پری!
 چون پادشاه بر اورنگ
 سلطنت می کنی ای پری!

— دیوانی قدمت بیشتری دارد و هر بند دیوانی چهار مصراع پانزده هجایی است (گاه یا تقسیم مصراعها، ۸ مصراع می شود).
 یک بند از دیوانی «قرآن بیزیم» (قرآن از آن ماست) سروده «خسته قاسم»:

ابتدادن روز ازل
 ایلقار و ایمان بیزیم
 دین بیزیمدیر، مذهب بیزیم
 یول بیزیم، ارکان بیزیم
 اسلامیده، شرط اولونموش
 نازل قرآن بیزیم
 رهنمادی، راه حقه
 رسول یزدان بیزیم!

ibtidadan ilqar o iman bizim
 din bizimdir, mazhab bizim
 yol bizim, arkan bizim
 istamida, sart olunmus
 nazil quran bizim
 rahnimadi, rahi haqqa
 rasuli yazdan bizim

۷. وجودنامه

در «وجودنامه» شرح مراحل خلقت و زندگی انسان به رشته نظم کشیده می شود. بیشتر یازده هجایی است (مانند قوشما) و گاه در وزن گرایلی هم سروده می شود. اینک پاره هایی از یک وجودنامه از خویلو وارتان:

... بیر یاشیندا بیر خیلی جه ایریدیم
 یاش یاریمدا دؤرد آیاقلی یشریدیم
 کیلیمده، حصیرده، قیچیم سورودوم،
 نه اؤیوده باخدیم، نه یالوارانا!...

... bir yasinda bir xeylija iriydim
 yas yarimda dord ayaqli - yeridim
 killimda, hasirda, qicim surudum
 na oyuda baxdim, na yalvarana

در یک سالگی کمی بزرگ شدم
 در یک ونیم سالگی چهار دست و پا راه رفتم
 خود را روی گلیم و حصیر کشیدم
 نه به پند و نصیحت گوش می دادم نه به التماس...

۱۰. قیفیل بند [qifilband]

«قیفیل بند» یا «باغلاما» [baqlama] همان لغز یا معمای منظوم است که عاشیق در مجالس برای حاضران و یا در مناظره برای عاشیقی دیگر می خواند و پاسخ می خواهد؛ مانند لغز «سماور» از عاشیق عزیز شهنازی:

باشینا قویدورار بولوردان تاجی،
کیمسه یه باش ایملک یوخ احتیاجی،
گدا، سلطان - هامی اونون محتاجی،
«عزیزم» کیم بیلسه من اونا قوربان^{۱۱}.

basina qoy durar bulurdan taji
kimsaya bae aymak yox ihtiyaji
geda, soltan, hami onun muhtaji,
«Azizam, kim bilse man ona qurban,

بر سرش تاج بلورین نهاده
نیازمند نیست تا پیش کسی سرخم کند
همه - چه گدا و چه سلطان - محتاج اویند
«عزیزم!» هرکه پاسخ را بداند، من فدای او!

۱۱. حربه - زوربا

«حربه - زوربا» (تهدید و ترغیب) در حقیقت نوعی دشیشمه است که در آن عاشیقها ضمن مناظره، یکدیگر را تهدید می کنند. «حربه - زوربا» یادآور رجزخوانیهای میدان نبرد است. نمونه ای از حربه زورباها، میان لزگی احمد (از عاشیقهای

داغستان) و خسته قاسم:

□ لزگی احمد:
اوزاق ائللردن گلیسن
چوخ کج خیالا دولوبسان
احمده دچار اولوبسان
قاچارسان ایرانا بالله

qaddim yay oldu
baqrim zay oldu
isim vay oldu
esqin alından

□
dinla zarimi
verdim sarimi
atdim arimi

lazgi ahmad:

uzaq eilardan galibsan
cox kaj xiyala donubsan
ahmada ducar olubsan
qacarsan irana billah

از دیاری دور آمده ای
با خیالی کز در سر،
در چنگ احمد گرفتار شده ای
بالله به ایران خواهی گریخت
□ خسته قاسم:

esqin alından

پیمان و ایمان از آن ماست
دین و مذهب از آن ماست
اصول و آداب از آن ماست
قرآن منزل از آن ماست
آنچه شرط اسلام است
راهنمای راه حق
رسول یزدان از آن ماست.

۹. تصنیف

در «تصنیف» هر بند از چهار مصراع پنج هجایی تشکیل می شود (و گاه از پنج مصراع چهار هجایی). تصنیفها زبانی ساده و شیرین دارند. شمار بندها در این نوع شعر آزاد است. بنگرید به این تصنیف یونس امره شاعر و عارف سده هشتم هجری:

قدیم یای اولدو
باغرم ضای اولدو
ایشیم وای اولدو
عشقین الیندن

□
دینله زاریمی
وئردیم سریمی
آتدیم عاریمی
عشقین الیندن^{۱۱}.

قدم کمان شد
جگرم خون شد
کارم اندوه و آه شد
از دست عشق

□
مویه هامم را بشنو
سر خویش در باخته ام
از ننگ و نام در گذشته ام
از دست عشق ...

siniq konullarin qalbini hordu
matlab istayanin muradin verdi
allahin izniyla mi'rajda gordu
mohammadolmustafani gozlarin

دلہای شکستہ را مرہم نہادند
آرزومندان را بہ کام رساندند
و در شب معراج - بہ اذن خدا -
حضرت محمد مصطفیٰ (ص) را دیدند
- چشمانت.

• عاشیق علی فیض اللہی وحید:
سین گلدی دده قورقود
اولدون منه آرخا - اومود
سینم اوستن اؤتدو بولود
گؤزلریمدن مثل آتلاندی
آرزولاریم قاناد لاندی^{۱۵}

sasin galdi dada qur qurd
oldun mana arxa - umud
siman usttan otdu bulud
gozlarimdan sel atlandi

صدایت را شنیدم، دده قورقود!
حامی و امید من شدی.
ابرها از روی سینہ ام گذشتند،
سیلها از دو دیدہ ام خروشدند
و آرزوهایم بہ پرواز درآمدند.
• پانوشتها:

- ۱- ۲. آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، ب. افندی؛ باکو، معارف، ۱۹۹۲، ص ۲۳۷ [به القباہ کریل].
۳. کوراوغلی؛ بی تا، بی تا، ص ۱۵۷ [به القباہ فارسی].
۴. بوتور یاقلی یام، ع. شهنازی؛ تبریز، نشر فرهنگ، ۱۳۶۹، ص ۱۳۰.
۵. اثر لری، خستہ قاسم، بہ کوشش: حسین سیاحی؛ تبریز، ۱۳۷۳.

ص ۱۵۲ [بیرینجی جلد].

۶. کتاب دده قورقود؛ باکو، یازینجی، ۱۹۸۸، ص ۲۲۴ [به القباہ کریل].
۷. نغمه‌لی داستانلار، عندلیب اهری؛ تبریز، ساحل، ۱۳۶۸، ص ۸۷ و ۸۸.
۸. آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، ص ۲۵۰.
۹. نغمه‌لی داستانلار، ص ۱۳.
۱۰. اثر لری، ص ۱۶۳.
۱۱. آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، ص ۲۵۲.
۱۲. بوتور یاقلی یام، ص ۶۲.
۱۳. اثر لری، ص ۱۹۲.
۱۴. آذربایجان معاصر عاشیق‌لاری، ح. فیض اللہی وحید؛ تبریز، یاران، ۱۳۶۹، ص ۲۲۱.
۱۵. همان، ص ۵۱.

قاسیمام گلدیم ایران‌دان،
چوخلارین سالمیشام جان‌دان،
هامیسین گئچیرتدیم ساندان
بیهوده خیالین نہ دیر^{۱۳}؟

«xasta qasim»,
qasimam galdim irandan
coxlarin salmisam jandan
hamisin gecirtdim sandan
bihuda xiyalin nadir?

قاسم از ایران آمده ام
بسا عاشیقها را از نفس انداخته ام
همه را از دم تیغ ساز گذرانده ام
چه خیال بیهوده ات در سر است!

□ □ □

شعر عاشیقگی بہ عنوان یکی از شاخه های شعر بومی
آذربایجان، از چنان گستردگی برخوردار است کہ در چند صفحه
نمی توان بہ گونه ای شایسته بدان پرداخت. با آوردن پاره هایی از
اشعار دو عاشیق معاصر ایران، این مقاله را بہ پایان می بریم:
• عاشیق قشم جعفری:

سینق کؤنولرین قلبینی هؤردو
مطلب ایسته یه نین مرادین وئردی
آلاھین اذنیله معراجدا گؤردو
محمد المصطفیٰ نی گؤزلرین^{۱۴}

